

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

راجع به مسائل گذشته یک مقداری توضیح

باقیمانده نسبت به بعضی از پرسش‌ها مانده، که آن

را عرض می‌کنیم و بعد دنباله مسئله سابق را که

متابعت از فطرت در طریق سلوک و پیروی مبانی

فطری و طرز شناخت و به دست آوردن اصول فطری

از مسائل غیرفطری به چه نحو است به آن پرداخته

می‌شود.



بعضی از دوستان سوال کرده بودند یکی این
که مگر استاد نسبت به شاگرد اشراف ندارد دیگر در
اینجا مسئله تفاوت می کند، در صورت اشراف و
اطلاع بر ضمیر و علم به زوایای وجودی شخص،
چرا خود استاد امر نمی کند شاگرد را برای مسئله
ازدواج مجدد، این سوال اول راجع به این مسئله؟
خب شاید برای بعضی دیگر یک هم چنین سوالی
پیش آمده باشد، در صورت اصل تحقق یک هم چنین
مطلب به عبارت ما در صورت تمامیت صغرای قضیه
که استاد استاد تام باشد مسئله به چه نحو است، چون
اگر منظور شخص بنده است که بنده استاد نیستم و
همان طوری که بارها عرض کردم به عنوان کسی که
می تواند مدعی باشد از مبانی و اعتقادات مرحوم آقا
رضوان الله علیه تا حدودی اطلاع داشته باشد فقط
در این مقام بنده می توانم صحبت کنم، اما از نقطه
نظر دیگر و جنبه استادی و امثال ذلک نخیر! مسئله
هیچ ارتباطی با بنده ندارد و همین هم آن نکته مهم و
قابل توجه را در صحبت های ما و در مطالب ما به
دست می دهد، زیرا اگر شخص به مقام ولایت و

اشراف بر نفوس و تمام مصالح فرد رسیده باشد که دیگر در آنجا صحبت کردن معنا ندارد، خود آن شخص اگر صلاح بداند نسبت به یک مورد تذکر می‌دهد و اگر صلاح نداند خب تذکر نمی‌دهد و از سوال چرا و برای چه و به چه جهت هم، دیگر در آنجا صحبت کردن جایی ندارد، خود آن شخص اطلاع دارد خود آن شخص اشراف دارد، خود آن شخص عالم است و در صورت صلاحدید و با توجه به رعایت جوانبت مختلفه که از دید او پنهان نیست او برای شاگرد می‌تواند مطلب را بیان کند، اما مسئله نسبت به شخص بنده تفاوتی می‌کند بنده استاد نیستم و بارها هم عرض کردم این مسئله را و هیچ‌گونه شوخی و یا شکست نفسی و تواضع هم در اینجا جایز نمی‌بینم زیرا مسئله مسئله جدی است، مسئله مسئله ارتباط انسان با سعادت و با حیات و زندگی ابدی فرد است و با او نمی‌شود بازی کرد، مسئله به کیفیت ارتباط شخص با سرنوشت او برمی‌گردد و این شوخی بردار نیست، اگر افراد دیگر به دنبال این مطالب هستند خود باید پاسخگو باشند،

اما بنده چون نمی توانم پاسخگو باشم لذا هیچ وقت
خود را در مقام استادی برای افراد ابراز و

اظهار نکردم و این را همه می‌دانند نه در ملاء
و نه در خلوت و نه صراحتاً و نه اشارتاً و کنایتاً، از
این نقطه نظر خیلی دست من برای بیان مطالب باز
است و انتخاب مطالب و اختیار به دست دوستان و
افراد و خود اشخاصی است که مسائل را می‌شنوند
و ارزیابی می‌کنند و راه صحیح و غیر صحیح را
تشخیص می‌دهند و مهم هم برای بنده همین مسئله
است، زیرا با توجه به شناختی که از راه و از مسیر و
طریق و سلوک دارم و غیر از آن را نمی‌دانم و
نمی‌شناسم، آنچه را که به عنوان یک فرد امین بتواند
واقعیت امر را برای دوستان خدا و افرادی که به دنبال
مداوای دردهای درونی و روحی خود هستند و رفع
نقایص را برای به دست آوردن کمال طالب هستند
بتوانم عرض کنم این است که آنچه را که خدمت
دوستان اعم از مخدرات و آقایان عرض می‌کنم آن
چیزی است که می‌توانم فردا در پیشگاه پروردگار
پاسخگوی آن باشم به همین مقدار، اضافه بر این
مطلب نه! بنده هیچ‌گونه تعهدی نسبت به موقعیت
فردی نداشته و ندارم و هیچ‌گاه خود را به عنوان یک

فردی که می‌تواند گره گشا باشد و مشکل را از سر راه بردارد معرفی نکردم و تمام مسائل را در ید قاهره مقام ولایت عظاما حضرت بقیی الله ارواحنا فدا می‌دانم و حق مطلب هم همین است و از عهده صحبت هم برمی‌آیم.

ما احتیاج به تغییر عبارات و تغییر کلمات نداریم در جایی که با صداقت و با صراحت و با رک‌گویی انسان می‌تواند با دوستان و با محبین خدا ارتباط برقرار کند و توفیق مصاحبت با آنها را به دست بیاورد چرا بیاید و برای خود حصاری قرار بدهد دیواری قرار بدهد و مسیر خود را عوض کند و آن راه صحیح و صدق و عبودیت را تغییر بدهد به اعتبارات و به مطالب غیر واقعی و غیر حقیقی و بعد هم باید پاسخ‌گو باشد، اگر امروز نباشد فردا گریبان او را می‌گیرند و از یک یک آنچه که بر این افراد رفته است از او سوال می‌کنند، از یک یک آن کلماتی که ادا کرده از او صحبت می‌کنند و حساب می‌رسند، انسان نیاز ندارد.

به قول مرحوم آقا رضوان الله علیه می

فرمودند هر چه در این دنیا بارت را کم کردی
آن طرف را راحت تر هستی، هر چه از این طرف بار
خود را اضافه کردی هی آنجا راحت پرپیچ و خم تر
و پر توقف تر است. به یک نفر که به دنبال بعضی از
مسائلی بود که برای دنیای او موجب برای راه او
موجب اشتغال و توقف اینها بود فرموده بودند:
فلانی شما اگر این دنیا یک پیراهن داشته باشی
راحت تر هستی تا دو پیراهن داشته باشی، خب این
مسئله واقعیت را برای انسان روشن می کند و
خطرات را برای انسان.

یک وقت یادم است مرحوم آقا راجع به
افرادی که در مقام افتا بودند و در مقام فتوا و
مرجعیت بودند و رساله بودند، ایشان می فرمودند:
آقا جان ما بار تکالیف شخصی خود را نمی توانیم
برداریم و به مقصد برسانیم، از هر عبادت ما در
آن طرف سوال می کنند اینجایش خراب بود آنجایش
درست بود

اینجایش اشکال داشت، حالا شما می‌خواهید
بار تکالیف مردم را بر دوش بکشید؟ چقدر نادان و
جاهل هستید ای کسی که خود را در معرض تقلید
دیگران قرار می‌دهی.

یک وقتی می‌آیند پیش انسان از انسان یک
مسئله می‌پرسند انسان جواب مسئله را می‌دهد، یک
وقتی نه انسان می‌آید به افراد اعلام می‌کند ایها الناس
من مجتهدم، ایها الناس من مرجع هستم، ایها الناس
من مقلد هستم بیاید از من تقلید کنید، ها! دیدید
پشت این رساله‌ها می‌نویسند حضرت آیت الله
العظمی فلان فی العالمین فی الآخِرین در کذا در
سماوات در عرضین، این یعنی چه؟ یعنی هی بیاید
اینجا دیگر، بیاید اینجا بیاید اینجا، چقدر خوشم
آمد از این رساله ان‌شاءالله خدا حفظشان کند جناب
عرض می‌شود که عالم فاضل و متقی حضرت آیت
الله بهجت حفظه الله تعالی، خیلی خوشم آمد رساله
ایشان را من دیدم کنار خیابان در پشت آن نوشته بود
العبد محمدتقی بهجت، رسالة العبد محمدتقی
بهجت خب واقعا چقدر این مسئله فرق می‌کند فرق

می‌کند، حالا به همین مقدار حالا من در مقام تأیید یا ردّ ایشان نیستم و در مقام تفضیل ایشان بر سایر آقایان نیستم، ولی به این مقدار که ایشان حداقل در پشت جلد رساله‌شان این‌طور می‌نویسند تا این که این‌طور می‌نویسند حضرت آیت‌الله کذا و کذا و بالا و پایین هم ارضین سماوات عالمین درست شد، عظمی کبری حجت‌الله کذا هان! اینها همه یعنی چه؟ با هر کدام از اینها یعنی بیا اینجا، با هر کدام از اینها یعنی به اینجا مراجعه کن، با هر کدام از این عبارات درست شد و از این عبارات و تک‌تک در آن‌طرف قضیه سوال می‌شود، هر کلمه‌ای آن‌طرف حساب دارد حساب دارد، هان! حسابرس کیست؟ حسابرس کسی است که ناقد و بصیر است ناقد و بصیر است، در حدیث قدسی "أَخْلِصَ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ" عملت را خالص کن، آن کسی که اعمال تو را به ترازوی نقد در روز حساب به میان می‌آورد خبیر است به تمام زوایای نیت تو و قلب تو اطلاع دارد، به چه نیت این حرف را زدی، به چه نیت این حرف را زدی، می‌گوییم برای حفظ اسلام این را

زدیم، می‌گوییم اسلام فقط به تو محفوظ بود؟ اگر
تو نبودی اسلام نبود؟ نه! اگر تو می‌مردی اسلام هیچ
چیز نمی‌شد تو را تشییع جنازه می‌کردند و جسدت
را در میان خاک قرار می‌دادند و آب هم از آب تکان
نمی‌خورد هیچ تکان نمی‌خورد.

برای شعائر، شعائر فقط قحط بود در این که
تو این‌طور بنویسی / شعائر دیگر نداشتیم درست
شد؟ فان الناقد خبیر بصیر اخلص عملک حدیث
قدسی است فان الناقد خبیر بصیر آن کسی که نقد
می‌کند ذرات وجودی تو در مشت او است تکان
نمی‌توانی بخوری، تکان نمی‌توانیم بخوریم چشم
نمی‌توانیم به هم بزنییم از نیات ما تمامی خبر دارد، از
زوایای نیات ما همه خبر دارد، درست.

یک مرتبه مرحوم آقا، قضیه الان به یاد آمد
در همان سینه که ما آمده بودیم قم، در زمان مرحوم

آقا به اتفاق ایشان، امر خیر اخوی کوچکتر
آقای آقا سید علی، امر خیر ایشان بود در آن زمستان
بسیار سرد، یک روز داشتیم به اتفاق مرحوم آقا و
اخوان کس دیگری در ماشین نبود، داشتیم می رفتیم
برای جایی در همان دو یا سه روز، مرحوم آقا این
عبارت را گفتند روی جلد کتابهای مرحوم آقا،
عبارت حضرت علامه آیت الله سید محمدحسین
حسین طهرانی است در همین مجلدات فارسی، در
عربی هم همین طور است، خوب نسبت به این عبارت
بعضی ها ایراد می کردند که بالاخره این عبارت یک
قدری با عنوانی است و عبارت طولانی است و ما
هم که می دانستیم مرحوم آقا اهل این حرفها نیستند
اهل این مسائل نیستند، اصلا از این مسائل بیزارند
حداقل برای ما که فرزندان ایشان هستیم این مسئله
روشن بود، ولی خوب از آن طرف هم می دانستیم که
این عبارت بی حساب نیست و روی حساب است و
باید همین طور باشد، در آنجا که داشتیم می رفتیم با
ایشان، ایشان رو کردند به یک نفر و فرمودند من دو
سه شب پیش یک خوابی دیدم دو سه شب پیش یک

خوابی دیدم، که به من گفتند که ما این عبارت را برای شما انتخاب کردیم و باید شما این عبارت را پشت کتابتان بنویسید، ولی بعضی از افراد آن وقت اسم بردند آن خطاب به یک شخص خاصی کردند بعضی از افراد دارند از نشر این عبارت جلوگیری می‌کنند نباید این کار را انجام بدهند، حالا خب این بالاخره یک معنای خاص به خودش را دارد درست شد.

حساب اولیا از حساب افراد دیگر جدا است، آنها عمل‌شان عمل فرا نفسی است بالای نفس است، اول آمدند از نفس گذشتند از تعلقات گذشتند از خودیت و انانیت گذشتند، آن نفس خود را له کردند خرد کردند سوزاندند و خاکسترش را هم به باد دادند آن وقت آن کاری را که انجام می‌دهند می‌شود حق درست شد، ما هنوز گیر نفس هستیم، ما هنوز گیر تعلقات هستیم داریم خودمان را گول می‌زنیم، به خیال‌مان یک مسئله صحیح می‌آید ولی در زوایای دل که نگاه می‌کنیم داریم از زیر قضیه رد می‌شویم داریم عبور می‌کنیم، فان الناقد خبیر بصیر ناقد روز

قیامت می‌آید همان‌ها را می‌کشیم جلو می‌گویید
بفرمایید، بیا نگاه کن آن روز که فلان این کار را انجام
ندادی کی را داشتی گول می‌زدی، چه افرادی را
داشتی گول می‌زدی، خودت را هم داشتی گول
می‌زد، خودت را هم داشتی فریب می‌دادی، ولی نه!
الان در اینجا این مسئله است، در مسئله عبور از نفس
انسان به مسائلی برخورد می‌کند که یا باید عبور کند
که عبورش مشکل است! آسان نیست، باید از مسئله
بگذرد باید مسئله را برای خودش حل کند یا این و
یا این که در همان مرتبه گرفتار می‌شود، روی این
جهت بله اگر استاد مشرف باشد بر نفس و از نفس
گذشته باشد و به مقام بقا رسیده باشد و بر زوایای
دل مطلع باشد او می‌داند که چه بگوید و در کجا امر
کند و در کجا توقف کند در کجا حرکت بدهد و در
کجا بایستاند، آن مسئله مربوط

به او است، اما از آنجایی که خب ما در مقام بیان مطالب هستیم و مسائل و افکار و عقاید بزرگان را مطرح می‌کنیم از این نقطه نظر ما می‌توانیم مطلب را یک مقداری بازتر و روشن‌تر و واضح‌تر در اختیار دوستان و محبین راه خدا و سالکان راه خدا قرار بدهیم تا این که خود آنچه را که برای خود اختیار می‌کنند همان را می‌پسندند اختیار کنند.

سؤال دومی که شده بود این بود که در بعضی از موارد ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که آیا فرض کنید که این مسئله به صلاح ما است یا به صلاح نیست و آیا در این صورت ما خودمان اقدام کنیم و مطلب را مطرح کنیم و چه بسا ممکن است بدون این که انسان توجه داشته باشد شوهر به خاطر بعضی از ملاحظاتی اقدام نکند و این عدم اقدام مضر باشد برای راه او و همین‌طور برای عبور خود زن این نیز مضر باشد و از نقطه نظر سلوکی ضرر داشته باشد؟

این مطلب را در جلسه گذشته به نظر می‌رسد یا در دو جلسه قبل عرض کردم، مهم برای انسان این است که بینه و بین‌الله نفس خود را از هر

چیز غل و غش است آزاد کند و کدورات و زنگار را
بین خود و بین خدا بردارد و این کار برای هر
شخصی به مقدار توان او از عهده او برمی آید، یعنی
هر فرد می تواند به مقدار توان و به مقدار قدرت او،
دل خود را پاک کند و دل خود را صاف کند و دل
خود را خالص کند و در مقام گول زدن خودش
نباشد، در مقام فریب خودش نباشد در مقام پوشاندن
حقایق نباشد و بین خود و بین خدا خود را خالص
کند که راجع به این مسئله به نظر می رسد که در
همان جلساتی که با دوستان راجع به صدق صحبت
می کردیم، راجع به این قضیه هم مدتی در آنجا
صحبت کردیم و شاید این مطلب را در آنجا گفتم یا
نگفتم که انسان در هر روز دو یا سه نوبت باید خود
را تست کند، یعنی در ارتباط با افراد افرادی که به
منزلش می آیند، عواملی که و مسائل و مطالباتی که
شوهر از او دارد و از او می خواهد که این کار را انجام
دهد آن کار را انجام ندهد، ارتباط با این داشته باشد
ارتباط با او نداشته باشد، امروز این کار را انجام دهد
فردا آن کار را انجام ندهد، می تواند خود را بیازماید و

این آزمایش فقط در وقتی که با او خوب و خوش است و گرم است و فرض کنید که در مقام بگو بخند و اینها نباید باشد چون در آنجا مسئله خلط می شود، نه! در آن وقتی که حتی آن بگو و آن خنده و اینها را هم ندارد در آن وقتی که چون بنابر تست کردن است نه بنابر سرپوش گذاشتن و از مطلب عبور کردن است، من این مطلب را هم خدمت رفقا و دوستان عرض کردم که بنای ما در این جلسات بر صرف اتلاف وقت نیست که بیاییم یک چند کلمه‌ای بگوییم و یک حکایتی نقل بکنیم و بله اگر آن طور بود خوب از عهده ما هم برمی‌آمد یک چند تا حکایتی یک مجلسی گرم بکنیم و بعد هم حال و نشاطی و بعد هم مسئله تمام بشود و انصراف، نه! بنای ما در این جلسات بر بیان وقایع است یعنی اگر فرض کنید که

من مورد

مؤاخذه قرار گرفتم و پرسش قرار گرفتم که چرا حقیقت مسئله و مخ مطلب را به ما نگفتید، من در آنجا بتوانم پاسخ بدهم درست این است مطلب، آنچه که در مقام آزمایش بزرگان به شاگردان خود توصیه می کردند این نحوه بود که خدمت شما عرض می کنم و اولیاء نسبت به شاگردان دائما تذکر می دادند، این کیفیت بود به همین نحو، چه مرد چه زن تفاوتی نمی کند، مرد نسبت به موقعیت خودش و نسبت به آن مواقفی که دارد در رابطه با اجتماع، در رابطه با شغل، در رابطه با محیط منزل که در هر شرایطی چه در شرایط سهل و چه در شرایط صعب، چه در شرایط انبساط و فرح و خوشی یا در شرایط غم و اندوه و ناخوشی از آن راه و از آن مسیری که خدا برای او، آن مسیر را تعیین کرده است به سمت راست یا به سمت چپ نلغزد، این راه راهی است که باید مرد خود را همیشه نسبت به این راه تست کند آزمایش کند، ببیند که آیا آن تعلقی را که در موارد خوشی و موارد فرح دارد و آثاری را که مترتب می کند به همان نحو در زمان دیگر است یا تفاوت

می کند، ببیند این ارتباطی که دارد این رفت و آمدی را که دارد این سلام و علیکی را که دارد، این محبتی را که می کند آیا فقط مربوط به فقط زمان مرحوم آقا بوده و با رفتن مرحوم آقا دیگر پرونده این مطالب ختم می شود یا نه! این یک معیاری است که همیشگی، خیلی دقت باید بکنیم، ببیند آیا این ارتباطاتی که در زمان ...، حتی می خواهم عرض کنم شیطان از نقطه سلوک هم می آید جلو، از خود نقطه سلوک و عرفان می آید جلو، از خود نقطه راه خدا و مسیر خدا و طریقی که صبغه الهی دارد از همان جا هم می آید جلو، از همان جا می آید.

مرحوم آقا رضوان الله علیه نسبت به فرزندان استادشان بسیار بسیار احترام می گذاشتند، در زمان حیات استادشان ما می دیدیم که احترام می گذارند، خیلی احترام حتی بعضی از منتصبین به ایشان گاهی نسبت به بعضی از کارهای فرزندان استادشان اعتراض می کردند، ایشان می فرمودند ساکت شما حق اعتراض ندارید و این مسئله به خود ایشان مربوط است ما نباید حرف بزنیم درست شد، این

مسئله در زمان خود حیات استاد نبود، حتی بعد از فوت استاد این مسئله بود.

خود من با چشم خود می‌دیدم وقتی که نوه مرحوم آقای حداد وارد اتاق می‌شد ایشان به تمام قامت بلند می‌شدند و این شوخی نبود، ها! در چه سنی ایشان بلند می‌شدند در سن هفتاد سالگی، در سنی که حتی نمی‌توانستند درست راه بروند درست شد، در سنی که نمی‌توانستند حتی نسبت به مسائل ضروری خودشان قیام کردند، بلند می‌شدند و این چه بود؟ شوخی بود شعبده بازی بود تئاتر بود یا نه! یک ارزشی بود که این ارزش با جان و ضمیر و قلب و سر ایشان آمیخته شده بود، آن ارزش احترام به فرزند استاد، درست شد.

حتی من در ذهنم هست وقتی که یکی از فرزندان مرحوم آقای حداد آمده بود ایشان او را در

همان زیرزمین منزل بیرونی خودشان اسکان دادند و به ایشان گفتند که تا مادامی که برای شما منزلی مهیا نشده است شما از اینجا جای دیگر نباید بروید و در تابستان گرم برای اینکه آنها متوجه نشوند ایشان در اذیت هستند، چون مرحوم آقا تابستانها در همان زیرزمین استراحت می کردند و همان تختشان در همان جا بود کنار همان راه پله و در همان جا استراحت می کردند، تابستان گرم بود و زیرزمین هم با همان پنکه خنک بود و در غیر از این مکان ایشان خوابشان نمی برد، یعنی اگر در اتاق دیگر بودند ایشان نسبت به گرما هم خیلی خب حساسیت داشتند خوابشان نمی برد و ایشان در آن اتاق بودند، اتاق منزل دیگر بودند آن منزل دیگر هم گرم بود و ایشان خوابشان نمی برد و برای این که او متوجه نشود که ایشان بیدار هستند وقتی که می خواستند از منزل اندرونی بیایند بروند برای منزل بیرونی مشغول نوشتن بشوند در حیاط را باز می کردند از کوچه می آمدند می رفتند، در آن منزل دیگر را باز می کردند از حیاط می رفتند بالا از حیاط نمی آمدند بروند که

آنها متوجه بشوند، این قدر ایشان رعایت این مسائل را می کردند و حق هم همین است درست شد.

حالا این مطلب خب در مورد ایشان به منصفه آزمایش و اختبار و تجربه رسیده، آیا ما هم به همین طور هستیم، یعنی آن ارزشی را که ... مسئله مسئله گرچه خب من خب مثالی زدم و شاید در مثال یک کمی کم سلیقگی به خرج دادم چون شخص گوینده نباید مثالی بزند که به خودش برگردد، نه بنده از این نقطه نظر بینی و بین الله هیچ گونه در ذهن حتی تصور یک مسئله که خب ممکن است به ذهن تداعی بکند نیامده، خب این که بینی و بین الله این طور بوده و عرض هم کردم نیازی ندارم، چون آنچه را که من احساس می کنم و با او پر می شوم مسئله رفاقت است و مسئله چیز دیگری نیست، یعنی احترامات را من در زمان خود مرحوم آقا هم نمی آمدم هیچ وقت از مرحوم پدرم برای مسائل شخصی خودم استفاده کنم یا این که ... و حتی به این مسئله معروف بودم و در خیلی از اوقات حتی مورد اعتراض خود آقا هم قرار می گرفتم، ولی علی

کل حال بالاخره حال من این طور بود و الان هم همین طور است، ولی مسئله مسئله کلی است انسان باید خود را تست کند، شما که در زمان مرحوم آقا با دوستان ایشان و با رفقای ایشان گرم و صمیمی بودید بر چه اساسی بود، آیا همان اساس هم الان وجود دارد یا از بین رفته؟ ما باید خودمان را امتحان کنیم، شما که در زمان مرحوم آقا نسبت به این مسئله اقدام می کردید و به حساب خودتان خلوص نیت داشتید آیا خدا و پرورنده خدا مگر بسته شده، چرا الان فرق می کند مطلب؟ چرا این که همان شخص است افکارش هم که همان افکار است، راهش هم که همان است درست شد، شما شما که در زمان مرحوم آقا نسبت به مسائل خانواده و عیال آن اهتمام را داشتید و مطلبی را اگر می خواستید انجام بدهید می گفتید دستور مرحوم آقا است، آیا دستور مرحوم آقا فقط

مربوط به زمان حیات‌شان بود یا این که دستور دستور کلی است، پس چرا بعد از مرحوم آقا روابط خانواده‌ها عوض شد، معلوم می‌شود در آن موقع خواب و خیال بوده، مرحوم آقای در کار نبوده مرحوم آقا مرحوم آقای خیالی بوده، مرحوم آقا آقای تصویری بوده آقای که خوب است خوش است می‌خندد با انسان می‌رود می‌آید دور او هستیم از گرمای او، از نفس او استفاده می‌کنیم استمداد می‌کنیم هان! اما به جان و به سرّ او نرسیدیم، به مطالب او نرسیدیم و به مسائلی که اظهار می‌کند اطلاع پیدا نکردیم، درست! این مسئله مسئله مهمی است، همیشه ایشان این تذکر را می‌دادند که سالک باید به حساب خودش برسد، سالک باید به حساب نفس خودش برسد این به حساب رسیدن مسئله‌ای است، شاید بتوان گفت مهمترین مسئله برای انسان مسئله به حساب رسیدن است، موقعیت خودش را ارزیابی کند موقعیت خودش را بسنجد، بارها افراد و دوستان به من نامه می‌نویسند آقا شوهر ما با رفتن به مجالس ذکر مخالف است آیا این بی‌توفیقی را

خدا کی از ما برمی دارد، گفتنم این عین توفیق است
خداوند به شما توفیق داده که شما در این مجلس
ذکر شرکت نکنید، یکدفعه تعجب می کنند عجب!
شرکت نکردن در مجلس مگر این هم توفیق شد؟
این آقا چرا حرفهای متناقض می زند، گفتم توفیقی
که خدا به شما داده این است که خدا شما را به
واسطه مجلس ذکر به خودش نزدیک کند، حال اگر
این مجلس ذکر دور کننده باشد رفتن به این مجلس
ذکر بی توفیقی است یا توفیق است.

یک وقتی مجلس ذکر را می رویم برای این که
طبق دستور است طبق دستور استاد است، طبق
دستور است اگر طبق دستور استاد است، بقیه مطالب
هم باید طبق دستور استاد باشد، اطاعت از شوهر که
مهمتر از مجلس ذکر است، شما شوهر را در تنگنا
قرار می دهید برای این که مجبور کند در مجلس ذکر
آن ...، مجلس ذکر به چه درد می خورد آن دیگر
مجلس ذکر نیست، آن مجلس برای شما مجلس
شیطان می شود، چرا؟ چون ذکر در صورتی است که
توأم با رضای الهی باشد قدمی را که زن از منزل

برمی دارد این قدم برای او حسنه بنویسند حسنه بنویسند، حالا اگر یک قدم برمی دارد قدم برخلاف رضای شوهر است حسنه نمی نویسند، سیئه می نویسند سیئه است حسنه نیست، شما با عدم شرکت در این مجلس ذکر چون طبق رضای شوهر است قدمهایی برمی دارید که هزار سال آن کسی که به مجلس ذکر شرکت می کند نمی تواند این قدمها را بردارد، چرا؟ چون شما بر اساس دستور نمی روید بر اساس دستور شما انجام نمی دهید این را و خدا هم همین را می خواهد، شوهر شما العیاذ باللّه العیاذ باللّه دیگر از فرعون که بدتر نیست، آسیه در همین منزل فرعون به کمال رسید یکی از زنان کامل عالم، می دانید کیست؟ همین آسیه است زن فرعون، بدترین شوهران عالم دیگر از فرعون که بدتر نداریم، مثل این که ادعای اولوهیت کند ادعای ربوبیت کند از او که دیگر بدتر نیست، بدترین شوهران عالم نصیب بهترین

زنان عالم شده، آسیه! آن وقت آسیه که فرد
عادی هم نبود، بسیار زن متشخص، بسیار زن متدین،
بسیار زن دانشمند راجع به آن خیلی مطالب
می گویند، هم ظاهرش و هم باطنش بسیار زن فاضله
و از هر جهت برتر، بسیار خب علم او و کمال او و
بیش او به کمک او شتافت، خدا گفت مگر تو
نمی خواهی به من برسی، مگر نمی خواهی کامل
بشوی تو باید این جا کامل بشوی، من می خواهم تو
این جا باشی، این دو روز را صبر کن این دو روز را
تحمل کن، همه که اینجا نیست بالاخره تمام می شود
تو در اینجا به کمال می رسی و این توحید است،
توحید یعنی خدای بی رنگ، خدای بی قید و خدای
بدون ظهور بدون ظهوری دون ظهور دیگر، خدایی
که هم در بیابان خدا است هم در شهر هم در قریه
خدا است، هم در شهر هم در منزل خدا است هم در
بیرون، هم در مکه خدا است هم در جای دیگر، در
همه جا خدا خدا است و انسان باید طبق تکلیف
عمل کند، اگر طبق تکلیف عمل کرد خب این عمل
می شود مقرب، هر کجا می خواهد باشد باشد.

مرحوم آقا مگر بنده بارها نگفتم ایشان وقتی
که نجف رفتند خب دیگر نمی خواستند برگردند
دیگر، برای ایشان نجف کعبه آمال بود فکر برگشت
به ایران را هم نمی کردند، به قول خودشان می گفتند
من اصلا ایران را از نقشه جغرافیایی دنیا حذف کرده
بودم اصلا دیگر به طور کلی به طور کلی دیگر اصلا
بر نمی گردم، ولی وقتی استاد ایشان به ایشان می گوید
که حواله شما را به تهران دادم دیگر مسئله تمام است
و اگر ایشان در نجف بودند در کنار امیرالمؤمنین
بودند از فیوضات امیرالمؤمنین بهره مند می شدند ها!
ولی دیگر آقای طهرانی نمی شدند، این یک مسئله
دیگر است این یک حساب دیگری دارد، خدای
نجف خدای تهران است، خدای قم است خدای
ساوه است همه جا برای او فرق نمی کند ما باید ببینیم
کجا برای ما صلاح است همان جا باشیم همان جا
باشیم، کجا به نفع ما است همان جا باشیم، در چه
موقعیتی هستیم همان جا باشیم، این که دیگری چه
می کند و برای او چه می نویسند به ما ارتباطی ندارد،
ما از این سفره‌ای که پهن شده استفاده نکنیم این که

حالا من فرض کنید که اگر اطاعت فلان کس را بخواهم بکنم او چه می شود و او دیگر بالاتر می رود و آن طور می شود آن به ما ارتباطی ندارد، برود بالاتر این قدر برود بالاتر که سرش به ثریا بخورد به ما چه مربوط است.

یک وقتی یک مسئله مطرح می شود که اصلا در تحت قدرت انسان نیست خب انسان دیگر نمی تواند، یک وقتی نه! خب توقع او بالا می رود خب بالا برود هر چه توقع او بالاتر می رود بیشتر به حساب شما می نویسند، هر چه نظر او بالاتر می شود بیشتر در پرونده شما می نویسند این بهتر نیست خب این خوب است دیگر، لذا در این گونه موارد انسان باید کاملا گوش به زنگ باشد و کاملا باید مراقب باشد که آنچه را که خیر و صلاح است و تشخیص می دهد نسبت به آن مورد مطلب را باید جدی

بگیرد.

اما نسبت به این قضیه که سوال شده این مسئله ارتباطی با زن ندارد و هیچ کس نیامده زن را تکلیف کند بر این که یا پیشنهاد کند به شوهر این پیشنهاد ازدواج مجدد را بدهد، نخیر! شوهر خودش می‌داند طبق شرایط خودش می‌داند، می‌خواهد انجام بدهد یا می‌خواهد انجام ندهد، هیچ کس نیامده و بگوید که وظیفه زن این است که شوهر را تشویق کند برای ازدواج مجدد، نه! یک هم‌چنین مسئله‌ای نیست، بلکه نباید مانعی برای او قرار داد این مسئله هست، یعنی نباید جلوی او را گرفت نباید او را منع کرد زیرا او یک مسئله شرعی را می‌خواهد انجام بدهد و خودش می‌داند این مطلب را من عرض کردم، اما این که زن بلند شود بیاید خودش پیشنهاد بکند نخیر! یک هم‌چنین مطلبی نیست او خودش می‌داند شاید نخواهد اصلاً این کار را انجام بدهد، خیلی از افراد هستند ولو این که برای آنها شرایط آماده است ولی انجام نمی‌دهند، خوب نمی‌خواهند نمی‌خواهند انجام بدهند، اجبار نیست

که انسان حتما باید ازدواج مجدد کند کسی اجبار که
نکرده، اگر طبق آن مطالبی را که عرض کردم جنبه
ازدواج مجدد جنبه منطقی داشته باشد و عقلایی
داشته باشد در آنجا خب مسئله فرق می‌کند، اما اگر
نه جنبه عقلایی و منطقی نداشته باشد این ازدواج
ازدواج صحیحی نیست این که از روی هوا و هوس
و اینها، مثل مرحوم آقا فرض کنید که انسان همیشه
چشمش به این طرف و آن طرف و این مسائل باشد
این که این طور نیست، مسئله بیاید مسئله منطقی
باشد، مسئله باید با شرایط تطبیق کند، مسئله باید با
آنچه را که در حول و حوش انسان می‌گذرد و انسان
با او اشتغال دارد باید با او وفق بدهد و الا خب بله
اگر به این باشد که انسان بخواهد هر چیزی را که
تمنا دارد برای او آماده بشود، خب بسیار خب یک
شخصی که وارد یک شهری می‌شود بخواهد همه آن
شهر فرض کنید که او را مهمان کنند این که نشد این
که به اصطلاح چیز نشد، این که ... راه سلوک راهی
است که انسان آن راه را بر طبق آن یافته‌هایی که از
جانب پروردگار خدای متعال بر قلب او، بر فطرت

او و بر عقل او نازل می‌کند، بر اساس آن یافته‌ها باید مسیر خود را قرار بدهد، نه بر اساس آنچه را که نفس به واسطه تعلقات به دنیا می‌خواهد، که بحث ما هم راجع به همین مسئله است البته راجع به این قضیه، راجع به همین مشتبهات نفسانی و اینها است و کیفیت تشخیص بین مشتبهات نفسانی و بین مسائل فطری که از بسیار ظریف‌ترین مسائل سلوکی و مسائل فطری است درست شد.

نکته سوم اینکه مطرح شده و سوال شده این یک مسئله‌ای است که خیلی‌ها هم این مطلب را می‌پرسند و او این است که چطور می‌شود که بین دو ولی از نقطه نظر فتوا اختلاف وجود داشته باشد و یک ولی فرض کنید که فتوا به حکمی می‌دهد در زمان خودش و آن شخص دیگر که فرض کنید در

زمان بعد می آید او نظرش نسبت به آن مسئله تغییر داشته باشد، همان طوری که عرض کردم باز تکرار می کنم اگر مطلب بخواهد به بنده برگردد بنده نفی این مسئله را به طور قطعی و به طور جدی می کنم و مطلب را به نحو کلی اگر بخواهد مطرح بشود به آن کیفیت پاسخ بدهم، بله احتمال دارد که دو ولی دو فتوای مخالف داشته باشند، در ضمن عرائض گذشته نسبت به این مسئله اشاره کردم که ولی به آن کسی گفته می شود که تمام مطالب و تمام جوانب قضیه را مورد توجه قرار می دهد و نسبت به آنها، آن تصمیم مقتضی و مصلحتی را که اقتضا می کند می گیرد و کلام او کلامی است که از ناحیه پروردگار و از سرچشمه احکام الهی و حقیقت برمی خیزد و با مسائل شخصی و مسائل نفسی که می تواند در اختلاف فتوا تأثیر جدی داشته باشد به طور کلی مابینت دارد، خب ما این مطلب را احساس می کنیم.

بسیاری افراد بواسطه مجالات مختلف و ظروف مختلف و مواقف مختلف فتواهای مختلف

می دهند، چون امروز در این موقعیت است یک فتوا می دهد و فردا که موقعیتش عوض شد صدو هشتاد درجه تفاوت می کند خب فتوا که نباید عوض شود، امروز که بالا است یک فتوا است فردا که می آید پایین فتوا او عوض می شود، امروز که این پست و مقام یک فتوا می دهد و آن فتوایش عوض می شود.

راجع به شهید ثالث همین شخص آخوند ملا

محمد تقی قزوینی ورقانی قزوینی که در قزوین هست و در زمان بهائیه، بهائیه او را کشتند راجع به ایشان می گویند که ایشان ... و این قضیه خیلی زیاد است یعنی موارد زیادی دارد، می گویند ایشان در همان زمان با تشکیل نماز جمعه مخالف بود و نماز جمعه را حرام می دانست و مختص به زمان پیغمبر می دانست، در آن موقع یک شخصی نماز جمعه می خواند و ایشان بر علیه او در همه مجالس صحبت می کرد و او را مورد مذمت قرار می دهد و قدح می کرد و ردّ می کرد، یک مسافرتی برای آن شخص پیش می آید آن امام جمعه، می آید تهران که برگردد در همان جمعه ایشان می آید نماز جماعت می خواند

نماز جمعه می خواند به جای او، خب وقتی او برمی گردد می گوید من تعجب می کنم یک رفتن به تهران فتوا را صدوهشتاد درجه عوض می کند درست شد، همین فرد! و بعد هم به دست بهائیه کشته می شود خب همین شخص را خدا می آورد روز قیامت و گریبان او را می گیرد، شما که به حرمت نماز جمعه فتوا دادی و بعد از رفتن او آمدی سر جای او ایستادی و بعد هم ادامه داد دیگر بعد از او چون قدرت و اینها داشت ادامه داد و نماز جمعه را دیگر تصاحب کرد، چطور از حرام به واجب نماز جمعه تبدیل شد، چرا؟ و این مسئله برای ما هست این مسئله برای ما وجود دارد.

ولی خدا فقط می تواند مصلحت هر شخص را چه به نحو جزئی یا به نحو کلی بیان کند غیر از او کسی نمی تواند، لذا اینجا فتوا خیلی مسئله مشکلی می شود، یادم می آید یک روز یکی از همین آقایان

مراجع فعلی آمده بود مشهد و به دیدن
مرحوم آقا، خیلی عجیب است من تا به حال یک
همچنین مسئله‌ای را از مرحوم آقا مشاهده نکردم
بودم، دیدم ایشان در آنجا شروع کردند از ایشان
بعضی از مسائل فقهی را سوال می‌کردند، مطلبی را
که ایشان در میان گذاشتند با آن شخص این بود، آقا
نظر شما راجع به این قضیه چیست؟ اگر یک فردی
فرض کنید یک فرد عامی و جاهل، من باب مثال
سی سال این غسل خودش را اشتباه بکند غسل
جنابت را اشتباه بکند، خب مثلا فرض کنید که سر
را می‌شوید اول طرف راست را بخواهد بشوید بعد
طرف چپ را بشوید، اول طرف چپ را بشوید بعد
طرف راست و سی سال هم به این فرض کنید که
روش ادامه بدهد، حالا نظر شما نسبت به نمازهایی
که خوانده چیست؟ من دیدم ایشان شروع کردند
یک حرف‌هایی زدند که خیلی از ایشان بعید بود و
نمی‌دانم چطور ایشان ... گفتند اشکال ندارد و
نمازهایش درست است و چون اجزای غسل این
توالی در آن اجزا این شرط نیست، می‌شود انسان به

عکس وضو! چون در وضو باید اجزا وضو متوالیا باشد فاصله نباید بیافتد، انسان فرض کنید که صورت خود را بشود بعد برود و یک ساعت دیگر بیاید دست راست را بشوید این وضو باطل است، ولی در مورد غسل این طور نیست انسان می تواند که فرض کند که صورت سر خود را می شوید بعد از یک مدتی بیاید طرف راست را بشوید و بعد بیاید طرف چپ توالی شرط نیست، این فرض کنید که یک طرف وقتی که غسل می کند سرش را بشوید، بعد مرتبه دیگری که می آید غسل می کند آن جزئی که آن وقت می خورد می خورد به این جزئی که فرض کنید که یک هفته پیش حالا دیگر فرض کنید حالا بسته به این که او چقدر بیاید غسل بکند و تا چقدر همت داشته باشد، این عرض کنم حضورتان که این هفته ای یک مرتبه غسل بکند، دو هفته یک بار یا هر روز این حالا دیگر آنجا مطرح نشد ما هم آنجا یک چیزهایی می گفتیم و می خندیدیم، حالا علی کل حال آن چیزی که مربوط به بعد است آن بیاید می خورد به این که قبل است و این نمازش

درست است چون ...، گفتم آقا جان اول توالی که گفتند شرط نیست نه اینکه یک سال فاصله بیافتد، فرض کنید که سرش را بشوید بعد یک سال دیگر بیاید طرف راست نه! حالا یک چند دقیقه فرض کنید که آبش تمام بشود، می خواهد بیاید در آن زمان که فرض کنید که با یک کوزه می خواستند فرض کنید که این عرض می شود که غسل کنند یا با یک سطل آبی، این سطل آب تمام می شود می خواهد برود دوباره بیاورد این غیر وضو است، گفتند اگر یک مقداری هم فاصله شد اشکال ندارد نه این که سر را الان بشوید سال دیگر بیاید طرف راست این که نمی شود، این یک، ثانیاً خب در این مدتی که شما می گوید سرش را شسته، هفته دیگر طرف راست حساب می شود، دو هفته دیگر طرف چپ خب این نمازی که این دو هفته خوانده باطل است این را چه کار می کنید، باز دوباره خب فرض کنید که محدث می شود باز به این کیفیت باز اشکالی

که مرحوم آقا کردند به جای خودش باقی
است اینکه جواب نشد، علی کل حال خب دیگر
جوابی نبود درست شد، اما مرحوم آقا می خواستند
به او این را بگویند که آقا جان شما که الان در مقام
فتوا هستید و دارید رساله بیرون می دهید آیا می دانید
که اگر بخواهید حکم کنید به این که سی سال این
شخص نماز را بخواند چه حالی برای او پیدا می شود
و آیا هر کسی از مکلفین قادر است بر اینکه نماز سی
ساله خود را قضا کند یا نه! شما در رساله توضیح
المسائل به یک نفر همین طوری یک فرمولی
می نویسید، هر کسی نمازش قضا شده باید نمازش
فرض کنید که باطل شده باید نماز را قضا کند، خب
آیا در آنجا می نویسی این شخص عالم است جاهل
است، سعه او چقدر است؟ پیر است جوان است،
می تواند نمی تواند، مقدار تدین او چقدر است؟
مقدار اهتمام او چقدر است؟ اینها را که نمی نویسید
یک رساله می دهی در دست مردم این رساله می آید،
ای داد بیداد! من چهل سال نمازم باطل است این
اصلا از دین برمی گردد این اصلا از دین برمی گردد

درست شد، ولی اگر شخص ولی خدا باشد شخص
ولی خدا باشد این قسم نمی آید فتوا بدهد، فتوا جور
دیگری می دهد بر حسب قدرت و بر حسب توان و
بر حسب ظرفیت آن شخص، نمی آید همین طوری
فتوا بدهد، می داند که چه بگوید و با چه کسی چه
صحبتی بکند آن شخص آن وقت کیست؟ آن ولی
است! اگر این طور شد خوبه ممکن است یک ولی
در یک زمان بیاید و نظرش نسبت به یک قضیه با
توجه به مصالح این طور باشد و یک ولی در زمان
دیگر حتی ممکن است یک ولی در زمان خودش دو
جور حرف بزند، سه جور حرف بزند و بوده و اتفاق
هم افتاده از مرحوم آقا ما دیدیم، نسبت به یکی یک
جور می گویند شما این کار را بکن، با توجه به همان
شرایط برای شخص دیگر می گویند شما کار دیگر
انجام بده چرا؟ چون افراد تفاوت می کنند و چون او
از مسائل اطلاع دارد از مطالبی که ما اطلاع نداریم او
خبر دارد، لذا می داند که چه بگوید که به جای صلاح
فساد به بار نیاورد درست شد، اینها مسائلی بود که
خب طبعا در حول و حوش مسئله گذشته صحبت

شد و مطلب دیگر خیال می‌کنم با توجه به این قضیه دیگر جایی برای سوال باقی نمانده باشد.

بله سوالی که مطرح کردند این است که بعضی نظرشان این است که اگر زن برای این کار اقدام کند، برای ارضاء نفس خودش است، باید مرد را آزاد بگذارد هر کاری خواست انجام بدهد هر زنی که می‌خواهد بگیرد این دیگر نفس نیست آیا این درست است؟ البته خوب ممکن است که برای خود نفس هم نباشد، یعنی اگر زن بخواهد این اقدام را انجام بدهد واقعا قصد داشته باشد که برای عبور باشد برای اینکه از یک مطلب بخواهد رد بشود، برای اینکه بخواهد بعضی از گیرها را در خود برطرف کند و خلاصه آنچه که مدّ نظر خدا است برای خود تحصیل کند، اما همان طوری که عرض کردم این مسئله مسئله‌ای است که به این راحتی و به این آسانی نمی‌شود نسبت به این مطلب قضاوت کرد و دست را

برای اقدام نسبت به هر قضیه‌ای باز گذاشت، مسئله‌ای است بسیار دقیق، بسیار حساس و یک وقتی خلاصه به جای "شغَلتَنَا" ^۱ خلاصه "شَدُرُسْنَا" نشود که حالا فرض کنید که یک کاری بخواهد انجام بشود برای رضای خدا و بعد آن وقت پشیمانی و ندامتش دیگر کاری را از دست انسان عرض می‌شود که دیگر نمی‌تواند بر بیاید، با توجه به این مسئله لذا بنده آن عرضی که کردم در آن قضیه به طور کلی صلاح بر این است که هیچ دخالتی نباشد هیچ دخالتی نکند، نه پیشنهاد بکند و نه دخالت بکند و نه عرض کنم که بخواهد قدمی را بخواهد نسبت به این مسئله بخواهد او بردارد، حالا او فرض کنید که مرد هر کاری می‌خواهد انجام بدهد او صلاح می‌داند یا نمی‌داند او یک مطلب دیگری است، اما با توجه به حساسیت مسئله مخصوصاً نفس لطیفی که خب این نفس لطیف را خداوند به زن عنایت کرده و این لطافت را طبعاً مرد ندارد و البته خیلی هستند که از این لطافت سوء استفاده می‌کنند، ولی این لطافت

^۱سوره فتح، آیه ۱۱.

نباید موجب بشود که احساسات غلبه کند و باید این لطافت همراه با جنبه عقلایی و جنبه منطقی باید توأم باشد تا این که خدای نکرده مفاسدی را بعد به وجود نیاورد، اگر رفقا و دوستان در این زمینه سوالی دارند بفرمایند که ان شاء الله دیگر برای مجلس دیگر ما راجع به این قضیه صحبت نکنیم و وارد بحث اصلی بشویم خب حفظکم الله ان شاء الله.^۱

^۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات مبانی سیر و سلوک الی الله، اجلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.